

## شرح احوال خواجه احمد کاسانی

### و گذری بر رساله در بیان ذکر

مسعود صادقی<sup>۱</sup>

حسناسادات بنی طباء<sup>۲</sup>

**چکیده:** ذکر در اندیشه عارفان و صوفیان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است به طوری که با مطالعه در فرق مختلف تصوف می‌توان آرا و نظرات بسیاری درباره ذکر به‌عنوان یکی از لوازم سلوک عارف یافت.

از جمله صوفیانی که به انجام ذکر با آداب و شرایط خاص تأکید بسیار دارند، صوفیان نقشبندی‌اند. خواجه احمد کاسانی یکی از مشایخ و بزرگان نقشبندیه در رسائل فارسی خویش از ذکر و نقش سلوکی آن برای عارف بسیار سخن گفته است، به طوری که یکی از رساله‌های خود را با عنوان در بیان ذکر به‌طور خاص به این موضوع اختصاص داده است. این مقاله به معرفی شخصیت این عارف بزرگ و تصحیح این رساله اختصاص دارد.

**واژگان کلیدی:** ذکر، آداب ذکر، احوال ذکر، کاسانی، ذکر لا اله الا الله.

---

E. mail: sadeghi72@yahoo.com

۱. عضو هیئت علمی دانشکده الهیات دانشگاه تهران

E. mail: hosnabanitaba@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد عرفان اسلامی

تأیید مقاله: ۱۳۸۹/۱۱/۱۵

دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۱/۱

سید احمد فرزند جلال‌الدین فرزند جمال‌الدین فرزند برهان‌الدین خواجه، معروف به «خواجگی احمد» و «مخدوم اعظم» در کاسان<sup>(۱)</sup> از توابع فرغانه به دنیا آمد. (۸۶۸ تا ۹۴۹ هـ ق) مؤلفان نقشبندیه او را «قطب دوران و غوث زمان» خویش خوانده‌اند. نسبت صوری او از جانب پدر به شیخ برهان‌الدین قلعج و با چهارده واسطه به امام علی بن موسی الرضا<sup>(ع)</sup> و از جانب مادر به سادات کاسان می‌رسد. نسبت معنوی ایشان نیز به مولانا محمد قاضی، خلیفه خواجه عبیدالله احرار، می‌رسد که دوازده سال نزد ایشان بود و از صحبت وی بهره می‌جست (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۵۶ - ۲۵۴؛ نفیسی، ۱۳۴۴: ۴۰۰).

روزگار جوانی خواجگی احمد در کاسان به کشاورزی، فراگیری علوم و شاگردی نزد میر سید عالم سپری می‌شد که جذبۀ الهی او را فراگرفت و آرام و قرارش را ربود. در پی درمان این سرگستگی و بی‌سروسامانی راهی چاچ (تاشکند امروزی) شد و به حلقۀ مریدان مولانا محمد قاضی پیوست. به دلیل آمادگی معنوی و قابلیت‌های روحی که داشت در زمان کوتاهی از جایگاه والایی نزد استاد خویش برخوردار گشت (پژوهنده، ۱۳۷۷: ۱۹۹ - ۱۹۷). مولانا محمد قاضی که از ابتدا به مقام روحانی این عارف بزرگ پی برده بود، به وی نسبت «شاهباز بلندپرواز» داد و تربیت او را بر خود واجب و لازم شمرد.

در عظمت مقام عرفانی او این حکایت را نقل کرده‌اند که خواجه احرار پیش از ولادت وی، هنگامی که در یکی از سفرهایش از کاسان عبور می‌کرد، به ظهور او بشارت داده بود (برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۵۵). همچنین سخنانی از کاسانی هنگامی که تحت تربیت محمد قاضی بود و سایر مریدان را به تعجب وامی‌داشت بیانگر همین بزرگی است. در *نسمات‌القدس من حدائق‌الانس* در این باره آمده است:

شیخ حمدالدین تاشکندی که از مخلصان حضرت مولانا محمد قاضی بوده... روزی از حضرت مولانا خواجگی شنیده که فرموده‌اند: هرچه در هژده هزار عالم است در وجود خود مشاهده می‌کنیم. این سخن را به طریق استفسار و تعجب به عرض حضرت مولانا محمد رسانیده که می‌تواند بود که کسی هژده هزار عالم را در وجود خود مشاهده می‌کند؟ فرموده‌اند این سخن کیست؟ گفت از مولانا خواجگی. فرمودند: آری این سخن وی است و از وی می‌آید. مدت‌هاست که وی صاحب این حال است. بنابر حرمت پیری و مریدی گرد ما می‌گردد (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۵۶ - ۲۵۵).

همچنین باز از ایشان نقل شده است :

وقتی در خدمت مولانای خود - قدس سره - در بخارا مرا غیبتی روی داد و در آن رفتگی سرور عالم - صلی الله علیه و سلم - را دیدم که سیبی را به وی کرده به من دادند که بوی آن سیب عالم را گرفت. این واقعه را به حضرت مخدوم خود عرض کردم، فرمودند از تو نسبتی ظهور کند که عالم را فرو گیرد (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۵۶).

گراماتی نیز از خواجهگی کاسانی نقل می کنند که از آن جمله در *نسمات القدس* می خوانیم: و از حضرت مولانا خوارق کثیره نیز مشهور است که بعضی اصحاب ایشان آن را در قید کتابت کشیده اند. یکی از خوارق غریبه ایشان که بعد از وقوع آن خود فرموده اند که می توان نوشت و اگر بزرگان پیش می شنیدند انصاف می دادند، آن است که ضعیفه را طفل چند ماهه در رحم بمرد و قابلات از اخراج آن عاجز آمدند و آن ضعیفه مشرف هلاکت شد. والده آن ضعیفه که از مخلصات حضرت مولانا بود به زاری و بی قراری بسیار از آن فخر کبار التماس امداد نمودند. مولانا به خانه آن ضعیفه رفته بیرون در مراقب شدند و از گرمی غیرت در عرق رفت، به ناگاه صیحه برکشیدند، مقارن آن صیحه آن طفل مرده ورم کرده بیرون افتاد (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۶۰-۲۵۹).

پس از مرگ مولانا محمد قاضی، خواجهگی احمد بر مسند او نشست و به تربیت مریدان همت گماشت. او در مدت کمی جمع کثیری از صوفیان و علمای زمان و سلاطین و امرای ترک و تاجیک و ازبک را مرید خود ساخت، به طوری که در برخی منابع تعداد مریدان خاصی را که تحت تربیت ایشان بوده و از خلفای نقشبندیه شمرده می شوند شصت نفر ذکر کرده اند (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۶۰-۲۵۹). از جمله سلاطین و امرایی که به او ارادت می ورزیدند می توان به عبیدالله خان شیبانی، محمد سلطان جویباری، جانی بیگ سلطان، ظهیرالدین محمد بابر و سلطان همایون در هند اشاره کرد (Svat Soucek: 158). همچنین از میان صوفیان برجسته ای که به وی ارادت می ورزیدند می توان خواجه محمد اسلام جویباری، خواجه محمد سعید جویباری، مولانا دوست احسیکتی، مولانا لطف الله ارجاکتی (جستی)، خواجه بابای تاشقندی، پیر رومی، شیخ دوست صحاف، شیخ خرد و مولانا میرمحمد کاشغری را نام برد (انوشه، ۱۳۸۰: ۶۲؛ کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۸۹-۲۷۱؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷: ۸۰).

کاسانی پس از چندی از تاشکند به کاسان رفت و برای گسترش این طریقت در کاسان کوشید ولی در آنجا اغتشاشات اجتماعی، شایعات، تعرض‌ها و اهانت‌های پیاپی عرصه را بر او تنگ کرد، ناگزیر همراه خانواده خویش به سمرقند سفر کرد و در روستایی بیرون شهر سمرقند که پس از اقامت او دهیید نام گرفت، مقیم شد. پیش از استقرار در سمرقند، به سراسر بلاد اسلامی از جمله خراسان، هرات، مصر، مکه، هند و کابل سفر کرد. او در هرات شعر و موسیقی را نزد جامی آموخت. پس از این سفرها تا پایان عمر در دهیید زیست و همان جا نیز وفات یافت. آرامگاه وی نیز در آنجاست. پس از او فرزندان او در آن روستا ماندگار شدند، از این‌روی آن‌ها را دهییدی می‌خوانند.

کاسانی دارای چهار همسر، سیزده پسر و یازده دختر بود. بعضی از پسران او پس از کاسانی بر مسند ارشاد نشستند. از جمله خواجه کلان دهییدی فرزند دوم و خواجه دوست فرزند چهارم وی. خواجه اسحاق دهییدی یا همان خواجه اسحاق ولی نیز یکی دیگر از فرزندان کاسانی است که در زمان مرگ پدر خردسال بود، اما بر اثر تربیت شیخ لطف‌الله جستی مراحل سلوک تصوف را پیمود تا خود به ارشاد طالبان مشغول شد و مورد احترام و اعتقاد خاص مردم قرار گرفت (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۱۷۰-۱۶۶؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷: ۸۰).

در زمان خواجهگی، اعتبار و منزلتی که نقشبندیه در عهد خواجه عبیدالله احرار داشت تجدید نشد، با این حال کاسانی بی‌تردید در حیات، استمرار و گسترش این طریقت در تاریخ نقشبندیه، نقش عمده‌ای ایفا نموده است. تألیف پنج اثر حاوی مقامات و مناقب کاسانی در شرایطی که اطلاعات مربوط به دیگر مشایخ نقشبندی آن دوره محدود است (پژوهنده، ۱۳۷۷: ۲۱۰)، بیانگر حسن شهرت و نفوذ تأثیر اوست.

خواجهگی احمد کاسانی بیش از سی رساله در حوزه تصوف و عرفان به زبان فارسی نگاشته است، رسائل عرفانی کاسانی دارای جنبه‌های تعلیمی و اندرزگونه با استشهد از آیات، روایات، احادیث و اشعار بسیار است. به‌کارگیری این شیوه بیان همراه زبان تمثیلی و تشبیهات مکرر بر لطف و دل‌نشینی رسائل وی افزوده است، با وجود سادگی نثر و کاربرد معمول و متعارف واژگان و زبان، اما استعمال جملات معترضه طولانی و شمار قابل توجه آن، گاهی نثر را مشکل و پیچیده می‌نماید. کاسانی در انتخاب موضوعات و پرداختن به مفاهیم، همچنین استفاده از جملات و عبارات تکراری در رسائل خود، بی‌پروا به نظر می‌آید.

خواجه‌گی احمد کاسانی از صوفیان مهم و تأثیرگذار طریقه نقشبندیه است. او افزون بر پابندی به اصول یازده گانه نقشبندیه، و التزام به سنت پیامبر<sup>(ص)</sup> دارای اندیشه‌های مستقل و متفاوت و حتی مغایر با آرای بهاءالدین نقشبند مؤسس و بنیان‌گذار این سلسله می‌باشد. این عقاید نو در طریق نقشبندی گاهی مایه انکار او و اهانت به وی می‌گشت و ادامه کار را برایش سخت می‌نمود. ارادت و توجه او به سلاطین و امرای زمان خود، ذکر علانیه، وجد و سماع، برهنه کردن سر و بلند کردن صدا به درد و سوز و ناله از جمله اموری است که وی به طریق نقشبندیه افزود؛ درحالی که تا پیش از این بزرگان نقشبند آن را نهی می‌نمودند.

کاسانی با الحاق این تغییرات به این طریقت مورد تردید و اعتراض معتقدان نقشبندیه و حتی برخی مریدان خویش واقع می‌شد. نوآوری‌های وی این دغدغه خاطر را برای اطرافیان به همراه داشت که او طریق خواجه‌گان را تغییر داده است.

یکی از خصوصیات بارزی که در اندیشه و عمل کاسانی دیده می‌شود ارتباط خوب و دوسویه وی با سلاطین و امرای زمان خود می‌باشد. دلیل این امر را می‌توان در آثار کاسانی و از زبان خود وی پیدا نمود. کاسانی که به خاطر ایجاد نوآوری‌هایی در طریق نقشبندیه به شدت مورد آزار و توهین قرار گرفته بود، نه تنها در برابر هجوم اتهامات دست از عقاید خود برنداشت و صحنه را خالی نکرد، بلکه با توسل به حمایت پادشاهان، سعی در تثبیت عقاید خود نمود. ترویج طریقت صوفیان در سایه حمایت و اعتقاد پادشاهان در بسیاری از آثار کاسانی با جدیت تمام دنبال شده است.

کاسانی کوشش کرد تا روابط میان مشایخ طریقت با پادشاهان عصر را رسالتی الهی و تکلیفی آسمانی جلوه دهد. به نظر می‌رسد ارادت و حرمت سلاطین عهد تیموری و صفوی نسبت به مشایخ صوفیه به خصوص اعتبار و حرمت خواجه عبیدالله احرار و نقش و جایگاهی که نقشبندیه در زمان او بدان دست یافت، کاسانی را تشویق کرد در چنین شرایط مساعدی جهت به دست آوردن امتیازات به نفع طریقت خود بکوشد. همچنین قدسی جلوه دادن رسالتش در هدایت پادشاهان زمان، این امکان را به او می‌داد تا شبهه مریدان و دوستدارانش درباره ارتباط او با سلاطین عصر را برطرف نماید (پژوهنده، ۱۳۷۷: ۲۰۴).

با اینکه کاسانی اهل تسنن بود، اما از آثار او برمی‌آید که به ائمه شیعه ارادت داشته و برای ایشان احترام قائل بوده است. کاسانی که خود از سادات کاسان بوده و نسبش به امام رضا<sup>(ع)</sup>

می‌رسد در آثارش از احادیث و روایاتی استفاده می‌کند که اکثر آن‌ها از ائمه شیعه نقل شده است. همچنین همان‌طور که در رساله *آداب السالکین* بیان می‌کند، سلسله خواجگان را به امام جعفر صادق<sup>(ع)</sup> می‌رساند و از ایشان با لفظ «امام» یاد می‌کند (کاسانی، *آداب السالکین*، نسخه خطی کتابخانه مجلس، برگ ۷۲ الف).

همچنین در رساله *تنبیه السلاطین* یزید بن معاویه را مورد لعن قرار می‌دهد که این موضوع نیز نشان‌دهنده ارادت پنهانی او نسبت به ائمه شیعه و امام حسین<sup>(ع)</sup> است (منزوی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۶۶۷). در هر حال کاسانی را می‌توان عارفی پایبند به سنت و شریعت و ارادتمند به یاران پیامبر<sup>(ص)</sup> دانست که به ائمه شیعه نیز ارادت دارد، هرچند به‌طور خاص از آن‌ها نامی به‌میان نیاورده است.

### نگاهی به رساله در بیان ذکر

رساله در بیان ذکر یکی از سی اثر جلال‌الدین احمد کاسانی است که در این پژوهش تصحیح و بررسی شده است. این رساله که با زبانی ساده و شیوا و با یاری گرفتن از آیات، احادیث و اشعار متنوع و بسیار، جذابیتهای دوچندان یافته، مخاطب را با خود همراه می‌کند و پله پله راه سلوک را به وی می‌نمایاند.

«ذکر» در دیدگاه کاسانی و پیش از آن در طریق نقشبندیه از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ به‌طوری که با رعایت آداب و شرایط کامل، می‌تواند فرد سالک را به منتها درجه عرفان و وصل محبوب حقیقی برساند. حقیقت ذکر که از دید این عارف بزرگوار، حضور و آگاهی است، مانع از غفلت بنده شده و این یاد و حضور پیوسته و مداوم حجاب‌های نفس را یک‌به‌یک کنار می‌زند و باعث طلوع خورشید حق و درخشش انوار آن در آسمان دل سالک می‌گردد.

کاسانی در این رساله، نه تنها به ذکر به‌طور خاص می‌پردازد و با دقت مراتب ذکر و ذاکر را بیان می‌کند، بلکه با پرداختن به الهیات ذکر یا اوصاف مذکور، همچنین روان‌شناسی ذکر یا احوال روانی ذاکر به‌طور کامل حق مطلب را به جا می‌آورد.

کاسانی با استفاده از تمثیل و بیان داستان‌هایی از عرفا و مشایخ صوفیه به زیبایی و جذابیت این رساله می‌افزاید و به مخاطب در درک بهتر آنچه قصد بیانش را دارد کمک می‌کند.

وی پس از بیان مقدماتی در اهمیت ذکر به‌عنوان ابزاری برای رفع حجب و تقرب به محبوب، تقسیم‌بندی مناسبی برای سالکان و مراتب آن‌ها ارائه می‌دهد و براساس همین تقسیم‌بندی، ذکر هر

گروه را خاص همان گروه می‌داند. کاسانی سالکان را به سه گروه مبتدی، متوسط و منتهی تقسیم کرده و برای هر کدام از این سه گروه بدایت و نهایتی بیان می‌کند. بدایت در هر گروه ابتدای راه سلوک آن است و نهایت، منتهی درجه‌ای است که سالک در آن مرتبه خاص بدان دست می‌یابد. بدین گونه که سالک مبتدی پس از رسیدن به نهایت مرتبه‌ای که دارد وارد گروه متوسطان شده و در بدایت آن قرار می‌گیرد؛ و به همین صورت راه را می‌پیماید تا به منتهی درجه کمال دست پیدا کند. این همان جایگاه و مرتبه‌ای است که کاسانی از آن به «فناء اتم» یاد می‌کند.

کاسانی برای هر کدام از سالکان در این سه مرتبه ذکر مخصوصی را بیان می‌کند که به وسیله آن راه سلوک را طی کنند و پس از رسیدن به نهایت مرتبه‌ای که در آنند وارد مرتبه بالاتر گردند.

### حقیقت ذکر از دیدگاه کاسانی

کاسانی ذکر را هم در برابر غفلت به کار می‌برد و هم به معنای غفلت و فراموشی؛ غفلت از ماسوی‌الله و آنچه غیر از خداوند است؛ غفلت از خویشتن و بی‌خودشدن از خود، به گونه‌ای که سالک همه چیز را خدا ببیند و هیچ چیز جز خدا نبیند؛ و غفلت از این صفت بی‌خودی که از اوصاف انسانی است و رسیدن به حضور و آگاهی تمام که صفت ذاتی خداوند است. پس حقیقت ذکر از دیدگاه کاسانی رسیدن به حضور و آگاهی دائمی است.

ذکر حقیقی از دیدگاه خواجهی احمد آن است که نتیجه دهد. او نتیجه را «فناى وجود بشریت» می‌داند، سپس «وجود بشریت» را به تعلق‌هایی که انسان به چیزها دارد معنا می‌کند و معتقد است که ذکر وقتی نتیجه می‌دهد که این تعلق‌ها از میان برود و اگر این‌طور نشد ذکرش بی‌حاصل است.

او این نتیجه را در مرتبه مبتدیان برای ذکر قائل است و در مراتب بالاتر نتیجه را رسیدن و قرب به محبوب می‌داند و اموری چون رسیدن به درجات و مقامات بهشتی و یا درجات و مقامات دیگری که برای عرفا و سالکان حاصل می‌شود مانند صفای خاطر و بعضی از کرامات و مشاهدات را نتایج کوچکی می‌داند که عارف نباید بدان‌ها باز ماند و مشغول گردد و تنها باید به دنبال رسیدن به هدف حقیقی سلوک که قرب حق و معرفت الله است باشد.

کاسانی مقام و درجه قرب و وصول به حق را بالاترین درجه عارف می‌داند. از دیدگاه وی

قرب، اتصال خداوند با روح و جان بنده و رهایی بنده از تمام هستی خویش است.

## روش تصحیح رساله در بیان ذکر

شناسایی نسخ خطی موجود و دست‌یابی به آن‌ها اولین و مهم‌ترین گام مصحح است. بنابراین ابتدا با مراجعه به فهرست نسخ خطی کتابخانه‌های ایران و کشورهای دیگر و همچنین مشورت با اهل فن، چند نسخه معتبر از مجموعه رسائل کاسانی را شناسایی کردم که این نسخه‌ها به ترتیب قدمت به شرح زیر است:

نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۶۴۹، تاریخ کتابت ۹۹۷-۹۹۸ قمری.

نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۳۳۵، تاریخ کتابت حدود قرن ۱۲ قمری.

نسخه خطی کتابخانه گنج‌بخش پاکستان، شماره ۲۲۶۲، تاریخ کتابت قرن ۱۲ قمری.

نسخه خطی کتابخانه مرعشی نجفی، شماره ۱۲۵۳۷، تاریخ کتابت ۱۲۶۸ قمری.

نسخه خطی کتابخانه گنج‌بخش پاکستان، شماره ۱۴۰۱، تاریخ کتابت ۱۲۸۰ قمری.

از این پنج نسخه شناسایی شده، توانستم به سه نسخه دست پیدا کنم که عبارتند از نسخ خطی مجلس، گنج‌بخش شماره ۱۴۰۱، و مرعشی. البته هیچ‌کدام از این سه نسخه تمام رسائل کاسانی را دارا نبودند. به‌عنوان مثال از مجموع سی رساله کاسانی نسخه مجلس شامل یازده رساله، نسخه خطی گنج‌بخش شامل چهارده رساله و نسخه مرعشی شامل پانزده رساله می‌باشد. رساله در بیان ذکر کاسانی در دو نسخه گنج‌بخش و مجلس موجود بود، اما در نسخه مرعشی این رساله یافت نشد. بنابراین اساس کار این پژوهش بر دو نسخه مجلس و گنج‌بخش قرار گرفت. نسخه مجلس در این پژوهش با علامت اختصاری «آ» و نسخه گنج‌بخش شماره ۱۴۰۱، با علامت اختصاری «ب» مشخص شده‌اند.

در تصحیح این رساله سعی بر حفظ شیوه نوشتاری کاتب داشتم؛ اما در مواردی که در نسخه‌ها تفاوت‌های نوشتاری وجود داشت، نزدیک‌ترین شیوه به رسم‌الخط امروزی را برگزیدم. همچنین بنابر ضرورت برخی اصلاحات را در شیوه نگارش رساله انجام دادم که بدین شرح است:

۱. در هر دو نسخه حرف «گاف» بدون سرکش و به شکل حرف «کاف» نوشته شده بود که در تمام موارد اصلاح شد.

نمونه: ذکر کو تا تو را جان است ← ذکر گو تا تو را جان است

۲. در هر دو نسخه برخی کلمات فاقد نقطه بودند که این مورد در نسخه «آ» بیشتر مشاهده می‌شد و با قیاس با نسخه «ب» اصلاح شد.



نمونه: حیر ← چیز

۳. شیوه کار تصحیح را بر جدانویسی کلمات قرار دادم و کلماتی را که در نسخه «آ» و «ب» به دو شیوه نگارش شده بود، به صورت امروزی آوردم.

نمونه:

لایجتمعاناند	←	لایجتمعانند
جان است	←	جانست
بی حاصلی	←	بیحاصلی
مجازی که	←	مجازیکه
به هر چه	←	بهرچه
از او	←	ازو
می گویند	←	میگویند

۴. در نسخه «ب»، گاهی اوقات به جای حرف «واو» عطف، مصوت <sup>۴</sup> روی حرف قبل گذاشته شده بود که در همه جا همان « و » خوانده می شود و براساس نسخه «آ» اصلاح شد.

نمونه: او به ما محتاج ما محتاج نی ← او به ما محتاج و ما محتاج نی

۵. اسم های مختوم به «های» غیرملفوظ مانند آینه که در نسخه به صورت علامت وحده نکره به شکل آینه نوشته شده بود، به صورت رسم الخط متداول امروزی (آینه ای) درآمد.

۶. از آنجا که هیچ کدام از دو نسخه از لحاظ صحت و قدمت صلاحیت مبنا قرار دادن را نداشت، به شیوه تلفیقی عمل کردم. بدین معنا که در صورت تفاوت دو نسخه در عبارتی خاص، هر کدام را که به نظر صحیح تر می آمد در متن قرار دادم و عبارت نسخه دیگر را در پاورقی درج کردم.

۷. آنچه در [ ] آمده اضافات مصحح است که به متن افزوده شده است.

۸. برای تسهیل در استفاده محققان، شماره صفحات نسخه «آ» داخل قلاب در متن ارائه شد. بنابراین عدد، بیانگر شماره صفحه نسخه و الف و ب نمایانگر صفحات پشت و رو

می باشد.

۹. مستندات آیات، احادیث و اشعار تا جایی که در توان مصحح بود، پیدا و بر متن افزوده شد. همچنین معرفی مختصری درباره اشخاصی که خواجگی کاسانی از ایشان در رساله‌اش نام برده، برای آشنایی بیشتر مخاطب، در پایان همین فصل در بخش پی‌نوشت‌ها آورده شد.
۱۰. در نقل احادیث و آیات از علامت « » استفاده نموده‌ام تا از متن رساله متمایز شود.

Archive of SID

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

### رساله در بیان ذکر

الحمد لله الذى أظهر عيون الحكمة و المعرفة فى قلوب المخلصين و المحققين و أجرى المعارف و الحقائق على لسان العارفين و العاشقين؛ و الصلوة و السلام على رسوله محمد الذى خلق من الماء و الطين و على آله و اصحابه العارفين و العاشقين.

فاما بعد قوله تعالى «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» (كهف: ۲۴). أى إذا نسيت غيرك، ثم نسيت نفسك، ثم نسيت وصفك. يعنى فراموش کردن وصفی را که آن بی خودی و غیبت است از خود.

بیت:

ذکر گو ذکر تا تو را جان است پاکى دل ز ذکر یزدان است

قال النبى - عليه السلام<sup>۲</sup> - : «أفضل الذكر لا اله الا الله»<sup>(۳)</sup>

بدان ای سالک طریق که جهت افضلیت این ذکر بر اذکار دیگر آن است که این کلمه<sup>۳</sup> دو جزو است، در یک جزو نفی غیر است و در جزو<sup>۴</sup> دیگر اثبات محبوب حقیقی بر دل. تقدیم<sup>۵</sup> نفی بر اثبات از این جهت است که اولاً تا غیر منفی نشود<sup>۶</sup> محبت محبوب حقیقی [۳۵ الف] بر دل ثابت<sup>۷</sup> نمی شود، چون که اینها ضدان لایجمعان اند.

بیت<sup>۸</sup>:

۱. ب: و به نستین

۲. ب: ع م

۳. ب: کلیمه

۴. آ: جز

۵. آ: تقدیم

۶. آ: نمیشود

۷. ب: سابت

۸. ب: - بیت

یا دوست گزین کمال یا<sup>۲</sup> جان یک خانه دو میهمان<sup>۳</sup> نگنجد

چنان که رباعی حضرت خان عالی شأن عبیدالله خان<sup>(۳)</sup> - سلّمه الله و ابقائه<sup>۴</sup> - نیز ناظر است بر آن.

رباعی:

ای سالک اوزنکا شکرنی<sup>۵</sup> همره دی حاضر کوروب انی ناظر و آگه دی

حبس نفس ایلاب انجمن خلوتیدا اخلاص ایلا لا اله الا الله دی

بدان ای سالک طریق که اولاً آدم و عالم نبود<sup>۶</sup> و نام هیچ چیز از مخلوقات در عالم نبود. بنابر بنابر حکمتی که در بعضی رسائل نوشته شده است عالم را خلق کرد، اگر خواهی شرح از آنجا طلب<sup>۸</sup> یا از خدام واجب الاحترام ایشان.

بیت:

شرح نطق او از او پرس ای سلیم حکمت لقمان ز لقمان ای حکیم

بعد از آن حضرت آدم [علیه السلام] را خلق کرد به ید قدرت خود و در چهل صباح. قال

النبی - علیه السلام<sup>۹</sup> - : «خمرت طینه<sup>۱۰</sup> آدم بیدی<sup>۱۱</sup> أربعین صباحاً»<sup>(۴)</sup>.

[بیت:]

۱. آ: با

۲. آ: یا

۳. ب: مهمان

۴. آ: ابقاه

۵. آ: تئیکری

۶. آ: بدان ای سالک طریق که نجات که اولاد عالم و آدم نبود

۷. آ: - و

۸. ب: شرح آن را آنجا طلب کن

۹. ب: + عن الله تعالی

خاک ما گل کرد در چل<sup>۱</sup> بامداد      پس از آن جان را در او آرام داد  
(عطارد)

و از روح خود در قالب آدم دمید. قوله تعالی: «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»، (حجر: ۲۹) و به بهشت فرستاد و در بهشت حضرت حوا را از پهلوی چپ او خلق کرد و هر دو را به دنیا فرستاد به جهت<sup>۲</sup> امارت دنیا.  
بیت:

چو آدم را فرستادیم بیرون      جمال خویش بر صحرا نهادیم

چه<sup>۳</sup> حقیقت آدمی همان روح<sup>۴</sup> الهی است که گفته شد اوصاف او علم و حیات<sup>۵</sup> و حکمت حکمت و قدرت و سمع و بصر و ارادت و کلام. هرچه غیر این‌هاست همه اوصاف بشریت است که در دنیا او را<sup>۶</sup> حاصل شده است. این حجابی شده او را از حقیقت مقصود که حق است سبحانه سبحانه و تعالی. سالک طریق خواهد که باز به حقیقت خودش که حق است [۳۵ب] سبحانه و تعالی واصل شود بی رفع این حجابات ممکن نیست.  
بیت:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم      خوش آن دمی که از این چهره پرده<sup>۷</sup> برفکنم  
(حافظ)

از این جهت حضرات خواجهگان<sup>(۵)</sup> - قدس الله ارواحهم - ذکر «لا اله الا الله» را که افضل همه اذکار است از جهت<sup>۸</sup> نفی غیر از دل و اثبات محبوب حقیقی بر دل اختیار کرده‌اند تا به کلمه «لا

۱. ب: چهل

۲. آ: بجهت؛ ب: فرستاد به دنیا از جهت

۳. آ: هرچه

۴. ب: روحی

۵. آ: جهات

۶. ب: - را

۷. آ: برده

۸. آ: جهة

اله» هرچه نشان غیر است<sup>۱</sup> بزدايند از دل و به کلمه «الا لله» محبت حضرت محبوب حقیقی<sup>۲</sup> را که حق است - سبحانه و تعالی - در دل ثبت سازند.

همچنین نفی غیر و اثبات محبوب حقیقی کرده کرده به جایی رسد که هرچه نشان وجود و هستی سالک است از ساحت دلش منفی شود که هیچ نماند از محبت غیر مگر محبت محبوب حقیقی. بعد از آن گفته گفته به جایی رسد که سالک و صفت<sup>۳</sup> سالک که آن بی خودی و بی شعوری است نیز نماند جز حضور و آگاهی و<sup>۴</sup> حضور و آگاهی علی الدوام که صفت ذاتی حق است - سبحانه و تعالی - عبارت از وجود موهوب حقانی این وجود است. هرچه<sup>۵</sup> از سالک ظاهر می شود از آن اوست - سبحانه و تعالی - ، سالک را هیچ نیست.

بیت:

بعد از این گر<sup>۱</sup> شرح گویم ابلهی است      ز آنکه شرح این و رای آگهی است

بیت:

نماند مرگت اندر دار<sup>۷</sup> حیوان      به یکرنگی برآید قالب و<sup>۸</sup> جان

(شبستری)

همچنان که در این مقام از حضرت - صلی الله علیه وسلم - واقع شد من الله تعالی: «وَمَا رَمَيْتَ

إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»، (انفال: ۷).

[بیت]:

۱. ب: نشان غیر و حیزتست

۲. آ: - بر دل اختیار کرده اند... محبت حضرت محبوب حقیقی.

۳. ب: وصف

۴. ب: - و

۵. ب: هزار

۶. ب: که

۷. آ: در

۸. ب: - و

ما رمیت اذ رمیت بی وی است

همچنین قال الله از صمتش<sup>۱</sup> بجست

بدان ای طالب صادق که سالکان این طریق سه قسمند: مبتدی و متوسط و منتهی. چون که ذکر «لا اله الا الله» سبب رفع حجاب و وصل محبوب حقیقی می‌شود، پس چاره نباشد هر یکی از این مبتدی و متوسط و منتهی را از ذکر می‌کند که به آن رفع حجابات کنند از دل [۳۶الف] و اصل سازند خود را به محبوب حقیقی.

اولاً بدان ای سالک راه حقیقت که ذکر می‌کند که ثمره و نتیجه او وصل محبوب حقیقی است، آن است که سالک طریق می‌باید که این سررشته دولت را از کامل مکمل گیرد که او از کامل مکملی دیگر گرفته باشد. همچنین معنعن<sup>(۶)</sup> تا حضرت - صلی الله علیه و سلم - نتیجه دهد. چنانکه گفته‌اند: تیر از ترکش سلطان باید تا حمایت را شاید.

بعد از به دست آوردن این سررشته از کامل مکمل به حکم خیر الأعمال آدمها<sup>(۷)</sup> به طریق دوام در همه جا و<sup>۳</sup> با همه کس و در همه کار می‌باید که مشغول و حاضر باشد، بیت:<sup>۴</sup>

سررشته دولت ای برادر به کف آر      وین عمر گرامی به خسارت مگذار  
دایم همه جا با همه کس در همه کار      میدار نهفته روی دل جانب یار  
(ابوسعید ابی‌الخیر)

به صدق و اخلاص تمام.

دیگر ذکر می‌کند که از<sup>۱</sup> پیش خود یا از پدر و برادر و مصاحبان و استادان و معلمان و از کتب، یا از کسی که به مرتبه تکمیل<sup>۷</sup> و ارشاد نرسیده باشد، گرفته باشند، این نتیجه نمی‌دهد؛ چرا که این‌ها را<sup>۲</sup> گفته‌اند به منزله تخمی است نارسیده، او سبز نخواهد شد، از کجا که بر دهد.

۱. آ: ارمش

۲. ب: - که

۳. آ: - و

۴. آ: - بیت

۵. ب: چشم

۶. آ: - از

۷. آ: مکمل

بیت: ۳

هرچند سکندر زمانی بی بیر مرو تو در خرابات

[بیت:]

کشتم به سینه تخم وفای تو سالها لیکن بری نداد چه حاصل ز کشت ما  
 اگرچه نتایج دیگر حاصل شود<sup>۴</sup> مثل صفای خاطر و بعضی از کرامات و مکاشفات و درجات  
 در بهشت از حور و قصور، و امثال اینها؛ همه سهل است پیش درجات عاشقان و عارفان که آن  
 قرب و وصل محبوب حقیقی است.

بیت:

قرب نی بالا نه پستی رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است  
 الی بی تکلیف بی قیاس اتص هست رب الناس را با جان ناس

(مولوی)

و این [۳۶ب] مقام قصور و حور<sup>۵</sup> اکثر مقام ابلهان است در جنت. قال النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ - : أكثر أهل الجنة البله<sup>(۸)</sup>. در واقع با وجود وصل محبوب حقیقی در دنیا به این اندک  
 فرصت و آلات و اسباب که به او داده‌اند حاصل می‌تواند کرد، به فواکه جنت باز ماندن جز ابلهی  
 چه خواهد بود؟!

بیت:

دیگران را وعده گر فردا بود لیک ما را نقد هم اینجا بود<sup>(۹)</sup>

نقل است از حضرت شبلی<sup>(۱۰)</sup> - قدس - که گذار<sup>۶</sup> ایشان هر جای<sup>۷</sup> افتاده باشد<sup>۸</sup> که قاری این  
 قرائت<sup>۱</sup> می‌کرده باشد، قوله تعالی: «إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكُهُونَ»، (یاسین: ۵۵)،

۱. آ: رسیده باشد که گرفته باشند

۲. آ: - را

۳. آ: - بیت

۴. آ: - شود

۵. ب: حور و قصور

۶. ب: گذر

۷. ب: - هر جای

۸. ب: برافتاده باشد



حضرت شیخ فریادی کرده گفته باشند که: اللهم لا تجعلنی منهم؛ یعنی بارخدا یا مرا از این ابلهان مگردان که به فواکه جنت از تو بازمانم.  
کمال قابلیت و<sup>۲</sup> استعدادی که حق سبحانه و<sup>۳</sup> تعالی به آدمیان داده است به هرچه از او باز می‌نماند ابلهی است.

بیت:

به هرچه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و<sup>۴</sup> چه زیبا  
به هرچه از دوست دور افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان<sup>(۱۱)</sup>  
نقل است از حضرت امیر سید شریف - قدس سره - که در آوان طلب علم<sup>۵</sup> به واسطه زهد و تقوی، صفای خاطر ایشان در مرتبه [ای] بوده است که بر در مسجدی<sup>۶</sup> مقفل<sup>۷</sup> که می‌رسیده‌اند همین که<sup>۸</sup> اشارت<sup>۸</sup> می‌کرده‌اند قفل از هم می‌ریخته<sup>۹</sup> است. مکاشفات ایشان<sup>۱۰</sup> به مرتبه [ای] که همه چیز پیش ایشان ظاهر بوده؛ باین همه<sup>۱۱</sup> دانسته‌اند که این‌ها مقصود نیست.

بیت:

سلوک راه عشق از خود رهایی است نه قطع منزل و طی مقامات  
من و مستی و ذوق<sup>۱۲</sup> می‌پرستی چه کار آید مرا کشف و<sup>۱۳</sup> کرامات

۱. آ: قرأت

۲. آ: - و

۳. آ: - سبحانه و

۴. ب: - و

۵. ب: - علم

۶. ب: مسجدهای

۷. آ: - همین که

۸. آ: + که

۹. ب: مریخته

۱۰. آ: از ایشان

۱۱. آ: با همه

۱۲. ب: + و

و مقصود از همه [۳۷الف] طاعات و عبادات از فکر و ذکر و علم و عمل، وصل محبوب حقیقی بوده<sup>۱</sup> است؛ و حصول او بی صحبت و ارادت کامل مکمل میسر نی. به صحبت شریف خواجه علاءالدین عطار<sup>(۱۲)</sup> - عطرالله تربته - شتافته‌اند، به نظر قبول و طریقه ایشان مشرف شده‌اند.

بیت:

اصل این جمله کمالات به جز مرشد نیست      پیر صاحب دل کامل صفت بحرآشام

در اندک زمانی کمالات ایشان در صحبت شریف ایشان به جایی رسیده بود که بعد از مفارقت از حضرت خواجه هرچه در صحبت شریف ایشان در چغانیان<sup>(۱۳)</sup> می‌گذشته<sup>۲</sup> در سمرقند سمرقند حضرت امیر را معلوم می‌شده.

غرض<sup>۳</sup> این سخنان آنکه به هر طریقی از طرق این طایفه که عمل می‌کند سالک طریقی، می‌باید که به اجازت و ارادت کامل مکمل باشد تا وصل محبوب حقیقی حاصل شود.

دیگر بدان که هیچ ذکر و فکری و عملی سالکان<sup>۴</sup> طریقی را بهتر از صحبت کامل<sup>۵</sup> مکمل مکمل نیست، آنچه در یک زمان در صحبت او حاصل می‌شود به سالهای دراز به ذکر و فکر حاصل نمی‌شود.

بیت:

صحبت پیر به زهر عمل است      هر که با او نشست در عمل است

[بیت:]

ان یفر من ظلّ عمر      الشیط سایه رهبر به است از ذکر حق  
(مولوی)

باز آمدم به<sup>۶</sup> بیان صحبت: بدان ای سالک طریقی که به حکم «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلاق»، (مجلسی، بی‌تا، ج ۶۴: ۱۳۷). اگرچه راه به حضرت حق سبحانه و تعالی به عدد هر نفسی

۱. ب: - بوده

۲. آ: نگذشته

۳. ب: + از

۴. ب: سالک

۵. ب: + و

۶. آ: - به

است، اما بهترین راه‌ها و نزدیک‌ترین طرق، طریق صحبت کامل مکمل است. چراکه طریق<sup>۱</sup> حضرت و صحابه کرام او [۳۷ب] - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - صحبت بوده است. نمی‌بینی که صحابه کرام - رضوان الله<sup>۲</sup> علیهم اجمعین - با آنکه همه کمالات را داشتند و با همه اوصاف نیک موصوف بودند، موسوم به صحابی شدند.

و آنکه گفته‌اند: إِصْحَبُوا مَعَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَطْبِقُوا فَاصْحَبُوا مَعَ مَنْ يَصْحَبُوا مَعَ اللَّهِ، مراد از این صحبت اینجا لازمه صحبت است که آن حضور و آگاهی است. یعنی حاضر و آگاه باشید به حق - سبحانه و تعالی -؛ اگر نتوانید پس حاضر به کسانی باشید که ایشان حاضرند به حق - سبحانه و تعالی -.

دیگر بدان که فایده تمام از صحبت وقتی حاصل می‌شود که آداب و شرایط صحبت را بدانی و به جای آری. هر<sup>۳</sup> چه آداب و شرایط را در *آداب السالکین*<sup>(۱۴)</sup> مستوفی نوشته شده است از آنجا بطلب.

آمدیم به بیان تلقین ذکر «لا اله الا الله» که حضرت خواجه‌گان - قدس الله ارواحهم<sup>۴</sup> - از آن<sup>۵</sup> آن جمله اذکار اختیار کرده‌اند.

چون که سالکان طریق سه قسم‌اند، ذکر نیز سه قسم است. ذکر مبتدیان این طریق آن است که ذکر «لا اله الا الله» را به حرکات ثلاثه و وقوف ثلاثه می‌باید گفت به اجازت کامل مکمل. اولاً آنکه نفس خود را در زیر ناف حبس می‌باید کرد و زبان را بر کام می‌باید چسبانید<sup>۶</sup> و این نفس را را آخر انفاس خود اعتقاد می‌باید<sup>۷</sup> کرد. چون که عبارت از عمر نفسی چند است معدود فی علم الله.<sup>۸</sup> گفته‌اند ماضی مرده است و مستقبل نزاده است و حال در نزع است.<sup>(۱۵)</sup>

۱. ب: طریق

۲. ب: + تعالی

۳. ب: - هر

۴. آ: قدس الله سره

۵. ب: - آن

۶. آ: چسبانید؛ ب: چسبانید

۷. آ: - می‌باید

۸. ب: + تعالی

حرکات ثلاثه آنکه در زمان گفتن «لا» سر خود را بالا می‌باید کرد و در زمان گفتن «اله» به جانب دست راست حرکت کرده هر تعلقی که عبارت از حجابات اوست از وصل [۳۸ الف] محبوب حقیقی در نظر<sup>۱</sup> آورده به شمشیر «لا» این‌ها را از دل خود قطع کرده، در زمان گفتن «الا لله» نفس حبس کرده خود را به دل حقیقی که عبارت از اندیشه اوست به جانب دست چپ متوجه گوشت‌پاره صنوبری‌الشکل ساخته به زور هرچه تمام‌تر بکشد تا اثر حرارت نفس به ناخن پای سالک برسد.

به وقوف ثلاثه: وقوف عددی و وقوف زمانی و وقوف قلبی.<sup>۲</sup>

وقوف عددی آنکه ذکر را شمرده گوید طاق طاق، از سه تا بیست و یک که محل نتیجه است.

وقوف زمانی آنکه در زمان حبس کردن و گذاشتن نفس و مابین‌النفسین حاضر و آگاه باشد که خاطر غیری در دل راه نیابد.<sup>۳</sup>

و<sup>۴</sup> وقوف قلبی آنکه در زمان گفتن «الا لله» دل خود را به خدا حاضر سازد. همچنین طاق طاق طاق گفته می‌رود تا به یک نفس به بیست و یک برسد که محل نتیجه است.

مراد از نتیجه اینجا فنای وجود بشریت است، عبارت از وجود بشریت<sup>۵</sup> آن تعلق‌ها است که بُود بُود او را به چیزها، اگر تعلق و محبت یکی از این‌ها از دل او نفی<sup>۶</sup> شده است<sup>۷</sup> ذکر او نتیجه داده داده است، و اگر نه دلیل است به بی‌حاصلی عمل<sup>۸</sup> او، یعنی نقصانی در عمل او واقع شده است. احتیاط کند، باز از سرگیرد طاق طاق تا باز به بیست و یک برسد. ملاحظه کن، اگر ذکر او نتیجه داده است. همچنین طاق طاق گفته می‌رود تا آن زمان که<sup>۹</sup> وجود بشریت که عبارت از تعلق‌های اوست تمام منفی شود که تعلق هیچ چیز از اشیا مقدار نیم‌سوزنی در دل او نماند.

۱. ب: + خود

۲. آ: - وقوف عددی و وقوف زمانی و وقوف قلبی

۳. آ: آگاه باشد خاطر غیری در دل در نیابد.

۴. آ: - و

۵. آ: - عبارت از وجود بشریت

۶. ب: منفی

۷. ب: - است

۸. آ: عملی

بیت:

سوزنی را پای بند راه عیسی ساختند      حب دنیا بند آمد گر همه یک<sup>۱</sup> سوزن است<sup>(۱۶)</sup>  
این است معنی «إذا نسیت غیرک». سالک در این مقام از بندگی<sup>۲</sup> حرف و تکالیف<sup>۳</sup> آزاد شد،  
شد، تا این زمان از او هیچ کاری نمی‌آید غیر از این، این زمان امید است [۳۸ب] که از وی کارها  
آید چنانکه گفته‌اند:

مثنوی:<sup>۴</sup>

گر ز های هو اشارت می کنی	ور ز داد او عبارت می کنی
بنده حرفی نیاید از تو کار	جهد کن تا خیزد از پشت غبار
هان <sup>۵</sup> بیفکن داد را آزاد کن	بنده شو بی هی و دادش یاد کن

(مولوی)

این است نهایت ذکر مبتدیان این طریق.

### بیان شرایط ذکر:

اول آن است که وضو را به طریق دوام بر خود لازم داند، دیگر آنکه ذکر را<sup>۶</sup> از دل گوید و به دل  
دل گوید،<sup>۷</sup> از معده نگوید که نتیجه نمی‌دهد. از دل گوید یعنی از این اندیشه گوید که عبارت از  
از دل حقیقی است. به دل گوید یعنی به این گوشت‌پاره صنوبری‌الشکل گوید که در پهلوی چپ  
اوست.

دیگر آنکه این حرکات که گفته شد پیش مردم ظاهر نسازد و معنوی گوید، چرا که این نسبت  
شریف را به‌مثابه جوهری است، گفته‌اند هر چند پنهان‌تر لطافتش بیشتر.

۱. ب: نیم

۲. ب: بنده‌گی

۳. ب: + گفتن

۴. ب: بیت

۵. ب: ها

۶. آ: - را

۷. آ: - و به دل گوید

دیگر آنکه به طریق دوام گوید، اگر گاهی گوید و گاهی نگوید، به این طریق اگر هزار سال گوید نتیجه نمی‌دهد.

دیگر آنکه سالک از صحبت غیر جنس تا تواند گریزان باشد، همچنان که<sup>۱</sup> از شیر می‌گریزد.<sup>۲</sup> می‌گریزد.<sup>۳</sup>

بیت:

ز ابلهان بگریز چون عیسی گریخت      صحبت احمق بسی خون‌ها بریخت  
(مولوی)

[بیت:]

نخست موعظت پیر صحبت این حرف است      که از مصاحب<sup>۳</sup> ناجنس احتراز کنید  
(حافظ)

چون که آدمی را چنین قابل آفریده است<sup>۴</sup> که با هر کسی که می‌نشیند رنگ او می‌گیرد، پس سالک می‌باید که جز با عاشقان و عارفان نشست و خاست<sup>۵</sup> نکند تا از قبیل ایشان شود.<sup>۶</sup>

بیت:

با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین      با آنکه نیست عاشق، یک‌دم مشو قرین  
(مولوی)

دیگر آنکه<sup>۷</sup> در لقمه و پوشش تا تواند احتیاط کند به چله<sup>۸</sup> که اصل در طریق این‌هاست. چه لقمه [۳۹الف] در وجود آدمی به منزله تخم است<sup>۸</sup> هر چه کارند همان بردارند.<sup>۹</sup> اگر طیب طیب و اگر خبیث، خبیث.

۱. آ: - که

۲. ب: می‌گریزند.

۳. ب: مصاحبت

۴. آ: - است

۵. ب: خواست

۶. آ: - شود

۷. در نسخه «آ» این دو کلمه ناخواناست.

۸. ب: + در زمین

۹. آ: بردارند همان

بیت:

لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها<sup>۱</sup>      لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها<sup>۲</sup>

هر چیز<sup>۳</sup> کاری هم از آن جنس بدروی.      گر نیک مرد راهی<sup>۴</sup> برو<sup>۵</sup> تخم بد مکار  
(مولوی)

و در پوشش احتیاط کند که ظاهر<sup>۶</sup> را<sup>۷</sup> تأثیر تمام است در باطن، چنانکه باطن را تأثیر تمام است در ظاهر. که گفته‌اند: الظاهر عنوان الباطن.

نقل است از<sup>۸</sup> خواجه احرار، خواجه عبیدالله<sup>(۱۷)</sup> - قدس سره العزیز<sup>۹</sup> - که روزی به صحبت شریف حضرت<sup>۱۰</sup> امیر قاسم<sup>(۱۸)</sup> - قدس سره - درآمد، فرمودند: بابو هیچ می‌دانی که در این زمان معارف و حقایق الهی در میان مردم چرا کم است؟ خود عنایت کرده فرمودند<sup>۱۱</sup> که بنای کار<sup>۱۲</sup> بر تصفیه وجه استعداد است، و بنای تصفیه وجه استعداد بر لقمه حلال است. در این زمان لقمه حلال کمیاب است. تا زمانی که دست ما کار می‌کرد طاقیه هزار بخیه می‌دوختیم و از آن وجه می‌خوردیم و می‌پوشیدیم. کتابخانه [ای] از آباء مانده بود، این زمان او را فروخته‌ایم و وجه تجارته می‌ساخته‌ایم،<sup>۱۳</sup> از آنجا می‌خوریم و می‌پوشیم.

۱. آ. ب: اندیشه‌ها

۲. آ. ب: اندیشه‌ها

۳. ب: + که

۴. آ: رائی

۵. آ: - برو

۶. آ: + ی

۷. آ: + که

۸. ب: + حضرت

۹. ب: - العزیز

۱۰. ب: - حضرت

۱۱. ب: فرموده اند

۱۲. ب: اینکار

۱۳. آ: - ساخته‌ایم

نقل است از حضرت خواجه بزرگ، خواجه بهاء‌الحق والدین<sup>(۱۹)</sup> - قدس الله سره - که در لقمه در مرتبه [ای] احتیاط می فرموده‌اند که در زمان پختن طعام هیچ کس هیچ کاری را بی طهارت و از سر غفلت نمی کرده.<sup>۲</sup> اگر شخصی به غفلت<sup>۳</sup> چمچه<sup>(۲۰)</sup> در دیگ می خسته هیچ کس کس را از یاران خود نمی مانده‌اند از آن<sup>۴</sup> خوردن، و خود نیز نمی خورده‌اند و می گفته‌اند که طعامی که بر<sup>۵</sup> غفلت پخته شده است نتیجه‌اش غفلت خواهد بود. از این جهت یاران و خادمان ایشان همه به مرتبه حضور و آگاهی مشرف شده [۳۹ب] بودند.<sup>۶</sup>

دیگر محاسبه است. «أفضل ما يلزم الانسان نفسه المراقبة والمحاسبة وسياسة عمله بالعلم و بحکم<sup>۷</sup> خیر الاعمال أدومه»<sup>(۲۱)</sup> گفته‌اند عمل سالک طریق تا مدتی مدید پیوسته نشود هیچ نتیجه از عمل او حاصل نمی شود و عمل سالک طریق وقتی دایمی می شود که مراقبه و محاسبه را در کار دارد.

و مراد از مراقبه در این مقام این است که سالک هرگاه از خواب متنبه شود می باید که مراقب انفس خود باشد که نفسی به غفلت از او به در نیاید تا نماز دیگر؛ چون نماز دیگر گذارد بعد از آن محل محاسبه است به حکم «تفکر ساعة خیر من عبادة الثقلین»<sup>(۲۲)</sup> تفکر کند ببیند<sup>۸</sup> که چند نفس را به حضور و آگاهی برآورده است و چند نفس را به غفلت؛ پیدا سازد آنچه به غفلت برآورده است، توبه کند و هفتاد بار استغفار کند.

كما قال النبي: - عليه السلام - «إنه ليغان على قلبي و إني لأستغفر الله في كل يوم سبعين مرة»<sup>(۲۳)</sup>. (محدث نوری، ح ۵۹۸۷ و ۵۹۸) تا آن بی کاری‌های او نیز از قبیل کار شود و آنچه به حضور

۱. ب: - الله

۲. آ: نمی کرده‌اند

۳. آ: - به غفلت

۴. آ: - از آن

۵. ب: به

۶. ب: بوده‌اند

۷. آ: الحکم

۸. در نسخه «آ» نگارش این کلمه به صورت: «به بیند»، و در نسخه «ب» به صورت: «به یند» آمده است.



و آگاهی برآورده<sup>۱</sup> است شکر و حمد گوید حق - سبحانه و تعالی - را، تا سبب زیادتی عمل او شود<sup>۲</sup> کفوله تعالی: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (ابراهیم: ۷).

و سیاست عمل او به علم، آن است که هر عملی که کند از شریعت و طریقت به مقتضای علم می‌باید که باشد تا نتیجه دهد.

بیت:

علم باید تا عمل گنجی بود      ورنه بی‌دانش، عمل رنجی بود

«ثم نسیت نفسک»

دیگر بدایت متوسطان این طریق آن است که دل مجازی که عبارت از گوشت‌پاره صنوبری‌الشکل است به گفتار درآید، بی این تکلف‌ها که گفته شد. این زمان این تکلف‌ها را گذارد، به وقوف قلبی متوجه این گوشت‌پاره شود. بدایت ذکر متوسطان در این مقام این است، که تا چندانی که گوشت‌پاره از گفتن باز ایستد. این است ذکر متوسطان این طریق.

بعضی از علامات متوسطان آنکه در این زمان گاهی ایشان را بی‌شعوری‌ها و بی‌خودی‌ها دست می‌دهد و گاهی باز به وجود خود حاضر می‌شوند، ذکر ایشان در این زمان آن است که خود را به این بی‌شعوری و بی‌خودی در دهند تا آن زمان که بی‌خودی و بی‌شعوری دایمی شود. این است نهایت «ثم نسیت نفسک» و مقام فنای فنا. هرچگاه سالک وجود و هستی خود را به تمامه در دریای فنا، فانی و مستهلک ساخت که هیچ اثری از وجود و هستی او باقی نماند.

بیت:

در مقامیر<sup>(۲۴)</sup> خانه وحدت که کوی نیستی است      عاشقان درد، اول خویش درباختند

مگر این بی‌خودی و بی‌شعوری که وصفی است از اوصاف بشریت.

در این مقام سالک از خود غایب است و به حق حاضر. این نهایت سلوک متوسطان این طریق و بدایت منتهیان این طریق است و بعضی در این مقام غلط کرده‌اند و این را نهایت خود ساخته‌اند، و مقام ارشاد و تکمیل این را خیال کرده‌اند. و این مرتبه خداخوانان<sup>۳</sup> این طریق است.

۱. آ: برآورد

۲. ب: + که

۳. ب: خداخوانان

بیت:

گر خداخوانی مگو اسرار عرفان فاش فاش    ور خدادانی بیا اسرار حق اظهار کن

[بیت:]

اگر چشمت شود روشن بوینی<sup>۱</sup>    بسی راه از خداخوان تا خدادان  
لا بل به خود حاضر و به حق حاضر. ذکر متتهیان این طریق در این مقام فنای فنا آن است که  
حضور و آگاهی خود را که مغز و حقیقت ذکر است مدتی به این بی شعوری و بی خودی در دهند  
تا آن زمان که این اوصاف که بی خودی و بی شعوری است نیز به تمامه از ایشان زایل شود که هیچ  
وصفی از اوصاف بشریت در ایشان باقی نماند. این است فناء فناء فنا. و فناء اتم عبارت از این فنا  
است و خاصه حضرت محمد رسول الله - صلی الله علیه وسلم - و امتان او را به قدر متابعت او از  
این سعادت نصیب است.

بیت:

به قدر آینه حسن تو می نماید روی    دریغ کآینه ما نهفته در زنگ است

سالک به جایی می رسد که گاهی از خود غایب می شود از غایت شغلی که دارد و گاه به خود  
حاضر می شود. این صفت را<sup>۲</sup> به لسان این طایفه وجود و<sup>۳</sup> عدم می گویند. سالک می باید که  
اهتمام نماید که این دو صفت در وی دایمی شود، بر وجهی که از کمال بی شعوری تمام وجود  
خود را فراموش کند که هیچ از وجود و هستی خود خبر نماندش. بعد از آن به کمال همتی که  
دارد می باید که مغز و نتیجه ذکر که حضور و آگاهی است به همگی خود متوجه این بی شعوری  
سازد تا آن زمان که [۴۰الف] این بی شعوری تمام از وی زایل<sup>۴</sup> شود<sup>۵</sup> و آگاهی اش دایمی شود.

۱. در جای دیگری، از نسخه «آ» معادل این کلمه در نسخه «ب»، «بینی آمده. اما همان طور که ذکر خواهد شد به دلیل  
جافتادگی مقداری از متن نسخه «آ»، این بخش از نسخه «ب» نقل شده است.

۲. آ: - باشد تا نتیجه دهد... این صفت را

۳. آ: - و

۴. آ: زایل

۵. آ: نشود

این است وصل اعدام که گفته‌اند. پس از این می‌تواند که آن<sup>۱</sup> کارها که مردان این راه<sup>۲</sup> کرده‌اند کرده‌اند کند.

بیت:

وصل اعدام اگر توانی کرد      کار مردان مرد تانی کرد

این است مقام لا بل به خود حاضر و به حق حاضر. حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» به حقیقت این است.

بدان ای سالک طریق که فنا بر سه قسم است: یکی فنای وجود بشریت که آن نهایت مبتدیان این طریق است. دوم فنای نفس سالک که آن<sup>۳</sup> عبارت از آن بی‌شعوری و بی‌خودی است، و آن<sup>۴</sup> نهایت سلوک متوسطان این طریق است. سیوم<sup>۵</sup> فنای وصف سالک که عبارت از زایل شدن زایل شدن بی‌خودی و بی‌شعوری است و این نهایت سلوک منتهیان این طریق است. پس از زایل شدن این همه اوصاف آنچه از سالک ظاهر می‌شود جز حضور و آگاهی هیچ نیست و این حضور و آگاهی علی‌الدوام صفت ذاتی حق است - سبحانه و تعالی -.

این زمان سالک هر چند در خود نظر می‌کند جز این حضور و آگاهی هیچ نمی‌یابد و هر چند می‌خواهد که این حضور و آگاهی را از خود دور کند نمی‌تواند. این است معنی لا بل به خود حاضر و به حق حاضر و این است وجود موهوب حقانی.

این مرتبه خدادانان<sup>۶</sup> این طریق است.<sup>۷</sup>

۱. آ: - آن

۲. ب: + که

۳. آ: - آن

۴. ب: این

۵. ب: سَم

۶. ب: خدادان

۷. در نسخه «ب» بخشی تکراری در اینجا آورده شده است که در نسخه «آ» نمی‌باشد و به نظر می‌آید اشتباه کاتب کاتب است. آن متن این است: «بیت: اگر چشمت شود روشن بویی / بسی راه از خداخوان تا خدادان. لا بل به خود حاضر و به حق حاضر. ذکر منتهیان این طریق در این مقام فناء فنا آن است که حضور و آگاهی خود را که مغز و حقیقت ذکر است مدتی به این بی‌شعوری و بی‌خودی در دهند تا آنزمانکه این اوصاف که بی‌خودی و بی‌شعوری است

مصرع<sup>۱</sup>:

گر خدادانی بیا اسرار حق اظهار کن

بیت<sup>۲</sup>:خدادان<sup>۳</sup> گر خدادان شد به تحقیق

به موری داد حق ملک سلیمان

[بیت:]

رهبر<sup>۴</sup> و رهبر<sup>۵</sup> نماند و راه شد  
محو گردد در وی و جو او [۴۰ب] شود  
زین سپس نی کم شود، نی بد لقا

بنده بود این جا رسید و شاه شد  
آب کوزه چون در آب جو شود  
وصف او فانی شد و ذاتش بقا  
این مقام، مقام<sup>۶</sup> کشش است.

بیت<sup>۷</sup>:

در کشش افی روش گم گرددت

گر بود یک قطره<sup>۸</sup> قلزم<sup>(۳۵)</sup> گرددت

(عطار)

[بیت:]

گر کششی است ناگهان، تا نبوی به خود گمان  
پیک قبول ماست آن، کان سوی مات می کشد  
باش زبون هر فره، تا بگشایدت گره  
درد گرین که درد به، کان به دوات می کشد

این مقام، مقام<sup>۱</sup> درد و سوز است و مقام عشق است.

نیز به تمامه از ایشان زایل شود که هیچ وصفی از اوصاف بشریت در ایشان باقی نماند. این است فناء فناء و فناء اتم عبارت از این فنا است.

۱. ب: بیت

۲. ب: - بیت

۳. ب: خداخوان

۴. ب: - و

۵. ب: ره رو

۶. - مقام

۷. ب: - بیت

۸. ب: یک قطره

مثنوی:<sup>۲</sup>

عشق آن شعله است کو چون برفروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت  
تیغ لا در قتل غیر حق براند در نگر<sup>۳</sup> زان پس<sup>۴</sup> که بعد لا چه ماند  
ماند الا الله، باقی جمله رفت شاد باش ای عشق، شرکت سوز رفت  
(مولوی)

این مقام، مقام<sup>۵</sup> توحید و وحدت است. در این مقام بوده است که بعضی از<sup>۶</sup> اکابر مغلوب شدند<sup>۷</sup>  
و فریاد<sup>۸</sup> «سبحانی<sup>۹</sup> ما أعظم شأنی» برآوردند.<sup>۱۰</sup>

آنچنان بوده است که سلطان العارفين<sup>(۲۶)</sup> گاهی در این مقام مغلوب می‌شده‌اند و این عبارت  
می‌فرموده‌اند. بعضی از یاران ایشان که به این مقام<sup>۱۱</sup> عالی نرسیده بوده‌اند و محرم این مقام  
نبوده‌اند گفته باشند به ایشان که عجب است از شما که همچنان می‌گویید.<sup>۱۲</sup> ایشان گفته باشند که  
اگر من بعد<sup>۱۳</sup> بگویم هر کسی از شما<sup>۱۴</sup> کاردی بگیرد و مرا بکشید.  
بیت:

۱. آ: - مقام

۲. ب: بیت

۳. آ: نگر

۴. ب: پس

۵. آ: - مقام

۶. ب: - از

۷. ب: شده‌اند

۸. ب: + ی

۹. ب: + و

۱۰. ب: برآوردن

۱۱. آ: - مقام

۱۲. آ: می‌گویند

۱۳. آ: - بعد

۱۴. ب: شمایان

مرا کشید و طنابی به گردن اندازید      کشان کشان چو سگانم به کوی یار برید

جماعتی از بی حوصلگان<sup>۱</sup> بی‌مایه، کاردها گرفته ایستاده باشند، حضرت شیخ مغلوب شده باز باز این حکایت گفته باشند که<sup>۲</sup> «المغلوب معذور».<sup>۳</sup> ایشان معذور نداشته، کاردها بر ایشان زده زده باشند. اتفاقاً برعکس از جهل، همه بر خود زده‌اند و خود را [۴۱ الف] هلاک کرده.<sup>۴</sup>

بیت:

ای بسا کس را که صورت راه زد      قصد صورت کرد و بر الله زد

(مولوی)

بعد از رسیدن به این مقام عالی که چشم دل سالکان گشاده شد هرچند در<sup>۵</sup> خود نظر کردند کردند جز وجه باقی هیچ چیز ندیدند، آن بود که هرکس مناسب استعداد خود در این مقام سخنی گفتند.

بیت:

کجا غیر و کو غیر و کو نقش غیر      سوی<sup>۶</sup> الله و الله ما فی الوجود

[بیت:]

به غیر از دوست در عالم کسی نیست      و ما فی الدار غیر الله دیار

و در این مقام بود که بعضی از<sup>۷</sup> اکابر سخنان بلند گفتند.

بیت:

۱. آ و ب: بی حوصله گان

۲. آ: - که

۳. ب: + و

۴. آ: کرد

۵. ب: + در

۶. ب: سو

۷. آ: - از

صَفَه و بام و سرا جمله پر است از خدا چشم<sup>۱</sup> دلی برگشا تا که رسد روشنی

و حضرت<sup>۲</sup> مولانا عبدالرحمن جامی<sup>(۳۷)</sup> - قدس سره - می‌فرماید:

رباعی:

همسایه و همنشین و هم‌ره همه اوست در دلق گدا و کسوت<sup>۳</sup> شه همه اوست  
در انجمن فرق و نهانخانه جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست  
(جامی)

زینهار و هزار زینهار ای سالک طریق ما<sup>۴</sup> پس از این همه سلوک که بلندتر گفته شد تا<sup>۵</sup> به این به این مقام عالی نرسی که هر چند در خود نظر کنی جز حضور و آگاهی هیچ نیابی و هر چند خواهی که این حضور و آگاهی را از خود دور کنی،<sup>۶</sup> نتوانی؛ از سخنان بلند این طایفه نگویی که که اگر گویی بی‌محل گفته باشی. این را افتراء<sup>۷</sup> کذبست گفته‌اند به حق - سبحانه و تعالی - . یعنی یعنی حق - سبحانه و تعالی<sup>۸</sup> - مرا این چنین حال داده است و حال آنکه او را این حال نیست. این چنین کس را وعید بسیار است، کم‌ترین عقوبت او در دنیا آن است که هرگز به این حال مشرف نخواهد شد. با وجود رسیدن به این مقام عالی گفتن این سخنان بر غیر اهلش جایز نداشته‌اند.

بیت:

۱. آ: + و
۲. ب: + مخدومی
۳. ب: اطلس
۴. ب: - ما
۵. آ: - تا
۶. ب: - کنی
۷. ب: اقرار
۸. آ: - و تعالی

به نادانان مگو سرّ حقایق [۴۱ب] که هر گوشی سخن را نیست لایق

مگر به محرمان این طریق. علی‌الخصوص بر بعضی علما که زهد و خشکی و تقوا بر ایشان غالب است و ایشان پُرنده از زهد و علم و دانش خود، و هیچ جای آنکه از این سخنان در کوزه کوزه استعداد ایشان گنجد نمانده است.

بیت:

با زاهدان مگوید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرند از ننگ خودپرستی

(حافظ)

[بیت:]

با زاهدان خشک مگو حرف حق بلند منصور را ببین<sup>۴</sup> که چه بر دار می‌کشد<sup>۵</sup>

(صائب تبریزی)

این سخنان را وجودی می‌باید که او تهی و فانی شده باشد از جمیع اوصاف بشریت. چون که ایشان را هیچ مناسبتی به این سخنان نیست، هیچ بهره‌ای [از این سخنان به ایشان نمی‌رسد؛ از این جهت بعضی اکابر را طعنه و تکفیر و انکار کرده‌اند.

بیت:

منکر چه شوی به حالت زنده دلان! چون هر چه تو را نیست کسی را نبود؟

[بیت:]

ای اولیای<sup>۶</sup> حق را از حق جدا شمرده<sup>۷</sup> گر ظن نیک داری با اولیا چه باشد

(مولوی)

۱. ب: - و

۲. ب: جایی

۳. ب: - این

۴. ب: بوبین

۵. این بیت در نسخه «آ» جا افتاده و از نسخه «ب» بازنویسی شده است.

۶. آ: اولیاء

۷. آ: شمردن



مگر آنکه صدیق و مخلص باشد، از کمال صدق و اخلاص<sup>۱</sup> سخنان این مردم را دیده و شنوده است و هیچ شبهه[ای] او را نمانده، این سخنان می گوید، امید است که گفته گفته و کرده کرده حال او شود - ان شاء الله تعالی -.

### پی نوشت‌ها

۱. کاسان شهری است در آن سوی رود سیحون ابتدای ترکستان و بعد از شهر چاچ (تاشکند امروزی)، واقع در دره فرغانه که اکنون در جنوب ایالت نمنگان در شرق ازبکستان قرار دارد (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷: ۷۹).

۲. در جست‌وجوی منبع این حدیث، تنها احادیث و روایات مشابهی یافت شد، اما دقیقاً عین حدیث مذکور یافت نشد. احادیثی چون: رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ <sup>(ع)</sup> قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ نَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (جامع‌الآخبار)، دیگر قَالَ رَسُولُ اللَّهِ <sup>(ص)</sup> أَفْضَلُ الْعِلْمِ لَأِ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَفْضَلُ الدُّعَاءِ الْإِسْتِغْفَارُ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ <sup>(ص)</sup> فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرُ لِدُنْيِكَ (جامع‌الآخبار).

۳. عبيدالله خان شيباني: ابوالغازی سلطان عبيدالله خان شيباني یا همان عبيدالله ازبک، (۱۵۳۹/۱۹۴۶م). یکی از امرا و سلاطینی بود که کاسانی را مورد احترام قرار می‌داد و به وی ارادت می‌ورزید. خواجهگي احمد کاسانی نیز نسبت به وی ارادت داشت و در بسیاری از رسائلش او را مدح گفته است، چنانکه رساله چهار کلمه را با ستایش او آغاز کرده است و در آن، از وی به «محبوب قلوب درویشان، عبيدالله خان» نام برده است. کاسانی همچنین در سلسله‌الصدیقین این سلطان را در ردیف مشایخ سلسله خواجهگان آورده است، و رساله گل و نوروز را به مناسبت پیوستن عبيدالله خان به گروه درویشان تألیف کرده است. همچنین از رساله واقعه حقانیه وی چنین برمی‌آید که در لشکرکشی عبيدالله ازبک به خراسان جزو ملازمان وی بوده است (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷: ۸۰-۷۹؛ منزوی، ج ۲، ۶۶۳-۶۶۲).

۴. مصحح این رساله در جست‌وجوی منبع این روایت، به حدیثی که زراره از امام باقر <sup>(ع)</sup> نقل می‌کند دست یافت که درباره عهد الست می‌باشد و آن حدیث این است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أَدِيْنَه عَنْ زُرَّارَةَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ <sup>(ع)</sup> عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ - وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ

مِنْ نَبِيِّ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ إِلَىٰ آخِرِ الْآيَةِ فَقَالَ  
وَأَبُوهُ يَسْمَعُ<sup>(۷)</sup> حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابِ التُّرْبَةِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ<sup>(۸)</sup> فَصَبَّ  
عَلَيْهَا الْمَاءَ الْعَذْبَ الْفَرَاتَ ثُمَّ تَرَكَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ثُمَّ صَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْمَلِحَ الْأُجَاجَ فَتَرَكَهَا أَرْبَعِينَ  
صَبَاحًا فَلَمَّا اخْتَمَرَتِ الطَّيْنَةُ أَخَذَهَا فَعَرَكَهَا عَرَكًا شَدِيدًا فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ مِنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ وَ أَمَرَهُمْ  
جَمِيعًا أَنْ يَقْعُوا فِي النَّارِ فَدَخَلَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا وَ أَبِي أَصْحَابُ الشَّمَالِ أَنْ  
يَدْخُلُوهَا». (كلینی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۷).

۵. خواجهگان: در مآخذ از طریقت نقشبندی به عنوان طریقت خواجهگان یاد شده است (مرفنگ ادبیات فارسی).

۶. معنن به معنای سلسله‌وار، به حدیثی گویند که زنجیره سند آن مرتب باشد... (لغت‌نامه دهخدا).

۷. به نظر می‌رسد این سخن و حکمت که کاسانی در این رساله و رسائل دیگرش به دفعات آن را تکرار می‌نماید بر اهمیت آن تأکید بسیار دارد، برگرفته از احادیث و روایاتی از این قبیل باشد: «عَلِيُّ بْنُ  
إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ<sup>(۹)</sup> إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلَى  
عَمَلٍ فَلْيَدُمُ عَلَيْهِ سَنَةً ثُمَّ يَتَحَوَّلْ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلَىٰ غَيْرِهِ وَ ذَلِكَ أَنْ تُبَلِّغَ الْقَدْرَ يَكُونُ فِيهَا فِي عَامِهِ ذَلِكَ  
مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ» و همچنین «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ  
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ<sup>(۱۰)</sup> قَالَ قَالَ أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَ إِنْ قَلَّ» و «أَبُو عَلِيٍّ  
الْأَشْعَرِيُّ عَنْ عَيْسَى بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَارَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ نَجْبَةَ  
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ<sup>(۱۱)</sup> قَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَمَلٍ يُدَاوَمُ عَلَيْهِ وَ إِنْ قَلَّ» (كلینی،  
۱۳۶۲، ج ۲: ۸۲).

۸. این روایت در کتب معتبر نقل شده است از جمله بحار الانوار، معانی الاخبار، قرب الاسناد و... اما در  
ادامه آن و در پاسخ پیامبر<sup>(ص)</sup> به معنای بله تقریر دیگری است متفاوت از استنباط کاسانی از این  
روایت: ...أَبِي عَنْ الْحَمِيرِيِّ عَنْ هَارُونَ عَنْ ابْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ  
النَّبِيِّ<sup>(ص)</sup> دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْبُئْبُةَ قَالَ قُلْتُ مَا الْبُئْبُةُ فَقَالَ الْعَاقِلُ فِي الْخَيْرِ وَ الْغَافِلُ فِي الشَّرِّ  
الَّذِي يَصُومُ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ (شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ۲۰۳)، که ترجمه این روایت این است: سعد بن  
صدقه از حضرت صادق از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السلام روایت نموده که پیغمبر صلی الله  
علیه و آله فرمود: وارد بهشت شدم و دیدم بیشتر اهل آن افرادی هستند که به امور دنیا اهمی نداشتند  
و لکن در امر آخرت زیرکند عرض کردم: «بله» (خوشخوی و نیکفطرت که به دقایق امور کمتر

می‌رسد) یعنی چه؟ فرمود: آن کس که در انجام نیکی‌ها عاقل است و از بدی بی‌خبر (اصلاً اندیشه بد در سر نمی‌پرورد)، آنکه در هر ماه سه روز روزه می‌گیرد (شیخ صدوق، ۱۴۰۳، ج ۲: ۲۲).

۹. این بیت در دیوان عطار بدین شکل آمده است:

دیگران را وعده فردا بود      لیک او را نقد هم اینجا بود

۱۰. شبلی: ابوبکر شبلی، نام او جعفر بن یونس است و نام‌های دیگری همچون دلف بن جعفر و دلف بن جحدر نیز برایش ذکر کرده‌اند، اما بر قبر وی در بغداد جعفر بن یونس نوشته‌اند. سلمی در طبقات الصوفیه نام وی را در فهرست چهارمین طبقه بزرگان تصوف می‌آورد. وی او را خراسانی الاصل اما مولدش را بغداد می‌داند. شبلی هشتاد و هفت سال عمر کرد و در سال ۳۳۴ قمری از دنیا رفت. از وی سخنان عارفانه بسیاری نقل کرده‌اند که در نوحات الانس جامی و طبقات الصوفیه سلمی برخی از آن‌ها آورده شده است.

۱۱. سنایی غزنوی. این بیت در دیوان سنایی این گونه آمده است:

به هر چه از راه دور افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

به هر چه از دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

۱۲. خواجه علاء الدین عطار: نام وی محمد بن محمد البخاری است. او شاگرد بلا واسطه و داماد خواجه بهاء الدین نقشبند بوده است و حضرت خواجه در زمان حیات خود حواله تربیت بسیاری از شاگردان را به او می‌دادند. وی با یک واسطه استاد خواجه عییدالله احرار و با دو واسطه استاد جامی است. وفات ایشان به گفته جامی در تاریخ ۲۰ رجب سال ۸۲۰ قمری بوده است و مزار ایشان در ده نوجانیان است (پارسا، ۱۳۵۴، ۹-۸؛ جامی، ۱۳۸۲: ۳۹۶-۳۹۴).

۱۳. چغانیان که معرب صغانیان است ناحیه‌ای است واقع در مسیر علیای آمودریا (جیحون)، (لغت‌نامه دهخدا).

۱۴. آداب السالکین از جمله رسائل کاسانی است که در آن از آداب و اموری که سالک طریق باید آن‌ها را رعایت کند سخن گفته است. این رساله از جمله حجیم‌ترین رسائل کاسانی است که در نسخه مجلس «آ» ۳۱ برگ دارد.

۱۵. کاسانی در آداب السالکین، این جمله را بیشتر توضیح می‌دهد: «چرا که عبارت از عمر نفسی چندی است معدود فی علم الله. ماضی مرده است می‌گویند مستقبل نزاده است و حال در نزع است. یعنی

هرچه گذشته است پیش منتهیان قابل تدارک نیست، چرا که اگر به تدارک آن مشغول شوند وقت از دست می‌رود، هرچه الوقت سیف قاطع گفته‌اند... مستقبل نزاده است یعنی هنوز نیامده است تا آمدن را عمر وفا می‌کند یا نی؟ چرا که این طایفه هر نفس را نفس اخیر اعتبار می‌کنند» (کاسانی، رساله آداب السالکین، نسخه مجلس، برگ ۵۴ب).

۱۶. سنایی غزنوی. مصرع دوم این بیت در دیوان او چنین است:

حب دنیا پای‌بند است ار همه یک سوزن است

۱۷. خواجه عبیدالله احرار: ناصرالدین عبیدالله احرار در ماه رمضان ۸۰۶ قمری در باغستان که دهی از توابع تاشکند است زاده شد. هنوز اوایل حال او بود که برخی بزرگان پیش‌بینی کردند که احرار در آینده به مقام والایی خواهد رسید. در سال ۸۵۵ از باغستان به سمرقند عزیمت کرد و تا پایان زندگی همان جا ماند. وی از بزرگان طریقه نقشبندیه بود و این طریق را از مولانا یعقوب چرخ‌چی که یکی از خلفای بهاء‌الدین نقشبند است دریافت کرده بود. برای خواجه عبیدالله احرار کرامات بسیاری ذکر کرده‌اند؛ چنانچه گویند: در هجده‌سالگی چنان ذکر بر وی مستولی بود که از هر چیز حتی از باد و درختان هم آواز ذکر می‌شنید. رفتار او با مریدان و خادمان و اصحاب خود نمونه‌ای اعلائی مساوات انسانی بود. درباره احوال و آثار او منابع جامعی در دست است؛ از جمله رشحات عین الحیات، احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار (واعظ کاشفی، بی‌تا، ج ۲: ۳۸۷ و ۴۱۵).

۱۸. حضرت امیر قاسم: سید معین‌الدین علی‌بن‌نصیرالدین هارون‌بن‌ابوالقاسم حسینی تبریزی معروف به قاسم انوار یا شاه قاسم انوار است که کاسانی در رساله در بیان ذکر خویش از وی با عنوان قاسم عارف هم یاد می‌کند. وی یکی از مشاهیر شعرای صوفی مشرب ایران و یکی از بزرگان قرن نهم بود. او در ۷۵۷ قمری ولادت یافت و جوانی را در تبریز گذراند و به همین جهت به تبریزی معروف شد. در ۸۳۷ قمری در خرجرد جام درگذشت. قاسم انوار در شعر، قاسم و قاسمی تخلص می‌کرده و گذشته از دیوان غزلیاتش که معروف است آثار دیگری نیز به نظم و نثر داشته است که عبارتند از: مثنوی توجه‌نامه یا واقعه هرات، انیس‌العاشقین، رساله وجود، مکاتیب، سؤال و جواب و رساله الامانه (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲۹۲-۲۹۱؛ جامی، ۵۹۲ و ۵۹۰).

۱۹. خواجه بهاء‌الحق والدین: خواجه محمدبن‌محمد بخاری (۷۱۸-۷۹۱ق) عارف نامدار و مؤسس سلسله نقشبندیه است. وی به خواجه بزرگ و شاه نقشبند ملقب است. خواجه در قصر هندوان، روستایی در نزدیکی بخارا که بعدها به قصر عارفان شهرت یافت به دنیا آمد. پدرش از صوفیان زمان خود بود. بهاء‌الدین در هجده‌سالگی به خدمت خواجه سماسی درآمد و تحت تعلیم او قرار گرفت. پس از

درگذشت سماسی همراه جدش به سمرقند رفت و صحبت درویشان چندی را درک کرد. بهاء‌الدین حنفی مذهب بود و به ائمه شیعه نیز ارادت می‌ورزید. در منابع سلسله مشایخ او را از دو طریق، یکی از راه امام رضا و دیگری از راه حسن بصری به حضرت علی رسانده‌اند (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳: ۷۴-۷۲).

۲۰. قاشق و کفگیر کوچک (لغت‌نامه دهخدا) چمچه در دیگ خستن: قاشق در دیگ زدن، هم‌زدن غذا.  
 ۲۱. این سخن را در *ارشادالقلوب* این‌گونه می‌یابیم: «أفضل الطاعات مراقبة الحق سبحانه و تعالی علی دوام الأوقات و من سعادة المرء أن يلزم نفسه المحاسبة و المراقبة و سياسة نفسه باطلاع الله و مشاهدته لها و أنها لا تغيب عن نظره و لا يخرج عن علمه و ينبغي للواعظ غيره أن يعظ نفسه قبلهم و لا يغره اجتماع الناس عليه و الاستماع منه فإنهم يراقبون ظاهره و الله شهيد علی ما فی باطنه» (دیلمی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۱۲۸).

۲۲. این حدیث را در *بحارالانوار* به صورت‌های زیر می‌یابیم: تفکر ساعة خير من عبادة ستين سنة، (مجلسی، ج ۶۶: ۲۹۳)؛ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ <sup>(ع)</sup> قَالَ تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ، (مجلسی، ج ۶۸: ۳۲۷).

۲۳. در جست‌وجوی منبع این حدیث، خود این حدیث با این الفاظ یافت نشد، اما با اندک تفاوت در کتب معتبر حدیثی نقل شده است. واژه «لِیْغَان» که در نسخه «آ» «لیغان» آمده است در *کشف‌الغمة فی معرفة‌الائمه*، ج ۲: ۲۵۴، به صورت «لیران» نیز آمده است و آن حدیث در کتاب مذکور این‌گونه نقل شده: «انه لیران علی قلبی و انی لاستغفر بالنهار سبعین مرة». در اینجا «لیران» به معنای «غلبه می‌شود» ترجمه شده است (زواره‌ای، ۱۳۸۲، ج ۳: ۶۴). و در کتب دیگر همان واژه «لِیْغَان» آمده و اصل حدیث با اندکی تفاوت نقل شده است. مثلاً در *بحارالانوار* آمده است «انه لِیْغَانُ عَلٰی قَلْبِی فاستغفرالله فی الیوم سبعین مرة»، (مجلسی، بی‌تا، ج ۶۰: ۱۸۳). درباره معنای واژه لِیْغَان در *مصباح‌المنیر* آمده است: وَ فِی حَدِیْثٍ «وَ إِنَّهُ لِیْغَانُ عَلٰی قَلْبِی» كِنَايَةٌ عَنِ الْاِسْتِغَالِ عَنِ الْمُرَاقَبَةِ بِالْمَصَالِحِ الدُّنْيَوِيَّةِ فَإِنَّهَا وَإِنْ كَانَتْ مِهْمَةً فَهِيَ فِي مَقَابَلَةِ الْأُمُورِ الْأُخْرَوِيَّةِ كَاللَّهُوِ عِنْدَ أَهْلِ الْمُرَاقَبَةِ (مقرئ، بی‌تا، ج ۲: ۴۶۰). و در *النهاية فی غریب‌الحدیث و الاثر* آمده است: أراد ما يغشاه من السهو الذي لا يخلو منه البشر، لأن قلبه أبداً كان مشغولاً بالله تعالى، فإن عرض له وقتاً ما عارض بشرى يشغله من أمور الأئمة و الملة و مصالحهما عد ذلك ذنباً و تقصيراً، فيفزع إلى الاستغفار» (ابن‌انیر، ۱۴۱۲، ج ۳: ۴۰۳).

۲۴. نام دهی است از بخش سراسکند شهرستان تبریز (لغت‌نامه دهخدا)، اما در اینجا به معنای جا و مکان است.

۲۵. دریا

۲۶. سلطان‌العارفین (بایزید بسطامی)، کاسانی از بایزید بسطامی در این رساله با عناوینی چون «سلطان‌العارفین» و گوینده «سبحانی ما أعظم شأنی» یاد می‌کند. نام وی طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان است. جد او سروشان مجوسی بوده و مسلمان شده بود. طیفور و دو برادر دیگرش آدم و علی هر سه از عابدان و زاهدان بزرگ و صاحب احوال بودند. وی در بسطام به دنیا آمد و در سال ۲۷۱ قمری از دنیا رفت. شطحیات او به اندازه‌ای شهرت یافت که بسیاری از عارفان و صوفیان از آن الهام گرفتند. از جمله این شطحیات عبارت «سبحانی ما أعظم شأنی» می‌باشد. شور و غلبه‌ای که این جمله با خود دارد در حکایات صوفیه بیان شاعرانه‌ای می‌یابد، چنانکه عطار و مولانا از «سبحانی ما أعظم شأنی» گفتن بایزید حکایات بسیار لطیفی ساخته‌اند حاکی از اتحاد عارف با حق. در حقیقت بنا به قول استاد عبدالحسین زرین کوب بخش عمده‌ای از شطحیات بایزید از جمله این کلام گستاخانه، لطیف و درعین حال حاکی از حالتی است که در آن عارف خویشتن را با حق متحد می‌یابد (سلمی، ۱۴۱۹: ۶۷؛ عطار، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۴۰؛ مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات: ۲۱۵۳ - ۲۱۰۱؛ زرین کوب، ۱۳۷۶: ۴۴).

۲۷. مولانا عبدالرحمن جامی: نورالدین عبدالرحمن (۸۹۸-۸۱۷ ق) ادیب، عارف و شاعر قرن نهم. وی در جوانی در علوم متداول عصر تبحر یافت و با بزرگان فرقه نقشبندیه آشنا شد و دست ارادت به عارف و صوفی مشهور سعدالدین کاشغری و عبیدالله احرار داد. از آثار او می‌توان به *نفحات الانس*، *خمسه المتحیرین*، *هفت اورنگ*، *شواهد النبوة* و *بهارستان* اشاره کرد (فرهنگ ادبیات فارسی، ۱۳۸۷: ۴۶۶ - ۴۶۵).

## منابع

- ابن اثیر، مبارک بن محمد. (۱۴۱۲)، *النهاية في غريب الحديث و الاثر*، رياض: دار ابن الجوزي.
- انوشه، حسن. دانشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در آسیای میانه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- پارسا، خواجه محمد. (۱۳۸۱)، *فصل الخطاب*، جلیل مسگرنژاد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- پژوهنده، لیلی. (تابستان ۱۳۷۷)، «گل نورو»، *مقالات و بررسی‌ها*، دفتر ۶۳،

- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۸۲)، *نفحات الانس من حضرات القدس، به کوشش محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: اطلاعات.*
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۴)، *دیوان حافظ، براساس نسخه قزوینی و غنی با مقدمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: ناهید.*
- *دائرة المعارف بزرگ اسلامی.*
- دیلمی، حسن. (۱۴۱۲)، *ارشاد القلوب الی الصواب، قم: شریف رضی.*
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۶)، *جستجو در تصوف ایران، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر*
- *زواره‌ای، علی بن حسین. (۱۳۸۲)، کشف الغمّه (ترجمه و شرح)، چاپ سوم، تهران: اسلامیه*
- *سلمی، عبدالرحمن. (۱۴۱۹)، طبقات الصوفیه، بیروت: دار الکتب العلمیه.*
- *عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۱)، تذکرة الاولیاء، تهران: سپهر ادب.*
- *فرهنگ ادبیات فارسی، (۱۳۸۷) تهران: نشر نو.*
- کاسانی، خواجهگي احمد. رساله آداب السالکین، نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۳۳۵.
- *چهار کلمه، نسخه خطی کتابخانه مرعشی نجفی، شماره ۱۲۵۳۷.*
- *گل نروز، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش، شماره ۱۴۰۱.*
- *رساله وجود، نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۳۳۵.*
- *رساله در بیان ذکر، نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ۳۳۵.*
- *کشمی بدخشی برهانپوری، محمدهاشم. (۱۳۷۴)، نسمة القدس من حدائق الانس، تصحیح منیر جهان‌ملک، تهران: کتابخانه دانشکده ادبیات، پایان‌نامه دکتری، کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۳۶۲)، الکافی، چاپ دوم، تهران: اسلامیه.*
- *لغت‌نامه دهخدا.*
- *مجلسی، محمدباقر. (بی تا)، بحار الانوار، تهران: اسماعیلیه.*
- *محدث نوری، حسن بن محمدتقی. (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث.*
- *مقری قیومی، احمدبن محمد بن علی. (بی تا)، مصباح‌المنیر فی غریب الشرح‌الکبیر للرافعی.*
- *منزوی، احمد. (۱۳۶۴)، فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، اسلام‌آباد: بی تا.*
- *مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۷) مثنوی معنوی، قم: اندیشه ماندگار.*
- *نفیسی، سعید. (۱۳۴۴)، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، بی جا: فروغی.*

— واعظ کاشفی، فخرالدین علی بن الحسین. (بی تا)، *رشحات عین الحیات*، علی اصغر معینان، بی جا: بنیاد نیکوکاری نوریانی.

-*International Dictionary Of Historic Places: Asia And Oceania.*

-Svat Soucek *A History of Inner Asia*, Cambridge University press.

Archive of SID